

هاشم آقاجانی الیزه
عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور منجیل
طهمورث مهرابی
کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه فردوسی مشهد
t.mehrabi91@gmail.com

خواستگاه تپوریه‌ها تا تشکیل شهری تبرستان

چکیده

همواره شهرهای گوناگون در طول تاریخ، دستخوش تغییرات زیادی شده‌اند و بسیاری از حوادث در تغییر نام آن‌ها تاثیر داشته است. یکی از مشخصه اکثر شهرهای کهن، افول و طلوع این شهرها در طول تاریخ و گاهی تغییراتی است که در بستر این شهرها و محدوده و همچنین در نام آن‌ها به وجود می‌آید. کمتر شهری در تاریخ پیشینه‌ی هزاران ساله داشته است و در تمام دوران در یک محل پابرجا مانده است. معمولاً در گذشته اسم شهرها توسط دیگر اقوام و سرزمین‌ها، بر اساس نام قبیله یا ویژگی جغرافیایی آن منطقه شناخته می‌شد. یکی از این مناطق جغرافیایی تبرستان است که در منابع با نام‌های گوناگون و محدوده جغرافیایی مختلف آمده است. اگر چه کتابهای زیادی از جمله، *تاریخ مازندران باستان* از یزدان پناه لموکی و *تاریخ طبرستان* از محمد بن اسفندیار به موضوع تبرستان پرداخته‌اند، اما در هیچ یک از این منابع به طور خاص به خواستگاه تپوریه‌ها تا تشکیل شهری تبرستان اشاره نشده است. همچنین این در حالی است که در تاریخ ایران باستان در هیچ منبعی نام تبرستان یا مازندران نیامده است و تنها منبعی که برای اولین بار نام تبرستان را ذکر کرده، در دوره ساسانیان و در نامه تنسر می‌باشد. لذا این پژوهش تلاش دارد تا به روش تاریخی-تحلیلی و با استناد به متون کهن تاریخی به وجه تسمیه تبرستان، جایگاه قوم تپور تا تشکیل این شهری و محدوده جغرافیایی آن در دوره ساسانیان بپردازد.

کلید واژه: تبرستان، ایران باستان، محدوده، وجه تسمیه.

مقدمه

شاهنشاهی ساسانی از بخش‌های جغرافیایی مختلفی تشکیل شده بود. یکی از این مناطق جغرافیایی مازندران بود که در منابع قدیم با نام تبرستان ذکر شده است که احتمالاً بعد از اسکان قوم تپور در این مکان و تشکیل شهری در اواخر دوره ساسانی به این منطقه طبرستان اطلاق شده است که معرب شده نام تبرستان است. سرزمین تبرستان در اواخر دوره ساسانی در گوشه جنوب شرقی دریای خزر و به مرکزیت شهر آمل قرار داشت. ما در ایران باستان و حتی در کتیبه‌های هخامنشی و اشکانی به خصوص در کتیبه بیستون و حتی در دوره ساسانیان نیز به نامی از مازندران یا تبرستان در آثار و منابع برخورد نداشته‌ایم، فقط در نامه تنسر به حاکم این منطقه، برای اولین بار با نام تبرستان آشنا می‌شویم و همانطور که می‌دانیم این منطقه تا این زمان تحت سلطه سیاسی- اداری ساتراپی هیرکانیه باستانی قرار داشت. این در حالی است که مورخین و پژوهشگران جدید بدون توجه به عدم وجود نام تبرستان یا مازندران در منابع یا کتیبه‌های ایران باستان، این نام را برای این سرزمین و با محدوده جغرافیایی امروزی بکار می‌برند. لذا این پژوهش با درک این مطلب تلاش دارد تا با استفاده از شیوه پژوهش‌های تاریخی و بر اساس منابع این دوران به وجه تسمیه و جغرافیای تاریخی سرزمین تبرستان در دوره ساسانیان بپردازد، اما پیش از ورود به چنین بحثی برای فهم بهتر ابتدا سعی خواهد شد به وجه تسمیه و ویژگی‌های قوم تپوری‌ها پرداخته شود و سپس خواستگاه تپوری‌ها تا تشکیل شهری تبرستان مورد بررسی قرار خواهد گرفت که بررسی آن می‌تواند به درک بهتر ما از نفوذ این قوم در این سرزمین و در نتیجه تشکیل این شهری به عنوان یکی از شهری‌های مستقل در ایران باستان و نقش آن در تحولات دوران ساسانی بیانجامد.

واژه تبرستان و وجه تسمیه آن

واژه تبرستان از واژه‌های تپور، تپیور و تیپر گرفته شده است که پس از ورود اعراب به ایران به طبرستان تغییر یافته است. شکل این واژه به خط فارسی به صورت تیر بوده که وسیله‌ای برای شکستن درخت و هیزم است.^۱ تبرستان دقیقاً مطابق نام تپورستان موجود بر روی سکه‌هاست. چینی‌ها این نام را «تو- په- سی- تان» یا «تو- په- سه- تان» می‌نامند.^۲ برخی نیز اشاره دارند تبرستان سرزمینی است پر از دژها که به سبب نیرومندی مردمانش بدین نام خوانده شده است و طبر صورتی دیگر از «تبر» می‌باشد.^۳ درباره نام تبرستان در یسنا آمده است که فرهاد اول پادشاه

اشکانی امردها را که در آمل جای داشتند از آنجا مهاجرت داده و در قفقاز جای داد و یک قبیله دیگر غیر آریایی موسوم به تاپور از ناحیه طابران (توس-مشهد امروزی) آمده و جای آنان را گرفت و اسم خود را به آن سرزمین داده و آنجا را تبرستان نامید. اسمی که بعدها در روی مسکوکات دوره اسلامی به صورت تاپورستان ضرب شده است.^۴

منطقه کوهستانی مرتفع که قسمت عمده آن از سلسله جبال البرز تشکیل می‌شود در نزد جغرافی نویسان قدیم عرب، به نام طبرستان معروف بود. کلمه طبر در زبان بومی به معنی کوه و بنابراین تبرستان به معنی ناحیه کوهستانی است.^۵ تبرستان را بدین دلیل به این نام خواندند که وقتی مردمی از گیل داخل آنجا شدند در آن درختان بسیار بود و آن چنان زیاد بودند که از انبوهی درختان زمین را نمی‌دیدند. گفتند خوب است این درختان را با تبر ببریم و در این سرزمین فرود آییم و آن را آباد کنیم و بعد از انجام این کار به زبان خود آن را تبرستان نامیدند به نام تبرها.^۶ البته محمد بن اسفندیار، درباره بنیان شهر آمل این نقل و قول را آورده و گفته که مردمی از سرزمین دیلم وارد شهر آمل شده و آن را ساختند.^۷

در هر حال درباره نامیده شدن این سرزمین بدین نام نقل و قول‌های مختلفی در منابع ذکر شده، برای مثال ابن الفقیه می‌گوید، خسرو برای اینکه زندانیان خود را نکشد آنان را به کوه‌های تبرستان تبعید کرد و دری ساخت و بر روی آنان بست و آن کوه تا آن زمان ساکنی نداشت. بعد یک سال وقتی حال آنها را پرسید گفتند ما تبر می‌خواهیم تا درختان را ببریم و پس از یک سال وقتی دوباره حال آنها را پرسید این بار از وی زن خواستند و بدین ترتیب آنان زادوولد کردند و زیاد شدند و مردمان این کلمه را تعریب کردند و گفتند طبرستان. نخست تبر زنان بود یعنی تبر و زنها.^۸

اما تبرستان نامی است که ما برای اولین بار با نامه تنسر دردوره ساسانیان به حاکم این منطقه با آن آشنا می‌شویم. برای اولین بار که در نوشته‌های منسوب به روزگار باستان به واژه تبرستان برمی‌خوریم در نامه تنسر است چنانکه معروف است، موبد موبدان اردشیر اول آن را به چشنسف (گشنسب شاه)، شاه تبرستان نوشته و او را از پادشاهی ساسانیان آگاه کرده است.^۹ مازندران نیز نامی است که به روزگار جغرافی دانان اسلامی، تبرستان را به این نام می‌خواندند.^{۱۰} در سنت‌های قدیم پارسی مردم گرگ سران و سگ سران با منطقه مرتد مازندران همراه شده است،^{۱۱} که نه ریشه و نه زمان پیدایش نام مازندران معلوم نیست. یاقوت می‌پندارد که این اسم باید جدید باشد. زیرا در هیچ یک از کتابهای قدیم نام مازندران را نیافته‌ام.^{۱۲} ظاهراً از قرن هفتم تقریباً مصادف با فتنه مغول،

اسم تبرستان و مازندران مترادف و به یک معنی‌اند، اما در همان حال که اسم تبرستان به تمام نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق می‌شد، کلمه مازندران بر منطقه اراضی پست ساحلی که از دلتای سفید رود تا جنوب خاوری دریای خزر امتداد دارد اطلاق می‌گردید.^{۱۳}

مولفین ایرانی توضیحات چندی درباره وجه تسمیه نام مازندران می‌دهند. از جمله، سرزمین‌های واقع در کوه ماز، کوهستانی که از مرز گیلان تا جاجرم گسترده بود، وجه تسمیه دیگر اینکه ماز دیواری بود که از گیلان تا جاجرم ادامه داشت و می‌گفتند حکمران محلی سده نهم مازیار بن قارن آن را بنا کرده است. عده‌ای دیگر این اسم را از اینها باستانی‌تر دانسته، می‌گویند آنجا که در اوستا صحبت از دیوان ماز پیش می‌آید، اشاره به مازندران است.^{۱۴}

صادق کیا درباره ریشه‌ی نام مازندران آورده است، احتمالاً نام مازندران از سه جزء ساخته شده باشد. نخست «maz» به معنی بزرگ، دوم «ایندره» *indra* نام یکی از پروردگاران آریاییان که در دین مزدیسنی از دیوها شمرده شده است سوم پسوند «آن» که در ساختن نام جای بسیار بکار رفته باشد.^{۱۵} اعتقاد دیگری که در میان برخی از محققین رایج می‌باشد این است که مازندران از واژه مارد گرفته شده است. مارد در حقیقت همان آمرد است و معنی واژه کنونی مازندران سرزمینی است که ماردها در آن زندگی می‌کنند یا مارد اندر آن.^{۱۶} که در دوره ساسانیان مرکز تبرستان بوده و از شهرهای بزرگ به حساب آمده است.^{۱۷} در هر حال به کار بردن مازندران به جای تبرستان دو نتیجه دارد: نخست آن که برخی میان آن دو فرقی گذاشته‌اند یا آن‌ها را دو سرزمین جداگانه پنداشته‌اند و دوم آنکه رفته رفته تبرستان فراموش شد و مازندران جای آن را گرفت چنان که اکنون جز تاریخ‌دانان و شناسندگان و آموزندگان فرهنگ ایران کسی تبرستان را نمی‌شناسد.^{۱۸}

خواستگاه تپوری‌ها

تپوری‌ها مانند کاسی‌ها و مازنی‌ها قوم کاملاً گسترده‌ای پیش از آریایی‌ها بوده‌اند که احتمالاً در نبرد با آریایی‌ها، توسط مهاجرین آریایی به نواحی کوهستانی عقب رانده شدند که در شاهنامه این نبردها با مایه‌های دینی منعکس شده است.^{۱۹} البته دشوار بتوان تعیین کرد که نام قبیله‌های آمده در منابع کهن یونانی و رومی اصلاً ایرانی هستند یا غیر ایرانی. زیرا توضیح بسیار این منابع درباره نام‌هایی مانند دربیکه‌ها که قبیله‌ای بودند در شرق دریای خزر و تپوریان در کوه‌های البرز و مانند آن قابل اعتماد نیست.^{۲۰} در هر حال تپوریان در حاشیه دریای خزر در شمار سکنه بومی ایران پیش از ورود آریایی‌ها به شمار می‌آیند.^{۲۱}

عدم وجود نام تپوریه در فهرست جغرافیایی اوستا.^{۲۲} بعضی از مورخین را دچار اشتباه کرده است. به طوری که مارکوارت اشاره دارد، احتمالاً زمان اسکان آن شاخه از قومی که نام تبرستان از آن گرفته شده است در زمان اسکندر و در کوه‌های شمال سمنان قابل تصور است.^{۲۳} البته این شهادت برای مورخ چندان قابل اعتماد نیست. از آنجایی که در کتیبه‌های کهن از جمله کتیبه بیستون که داریوش از ساتراپی‌های تحت فرمان خود نام می‌برد، از تپوری‌ها نامی نمی‌برد^{۲۴} و هردوت نیز که سرزمین‌های تحت سلطه داریوش را ذکر می‌کند، نامی از این قوم در فهرست ایالتی وی دیده نمی‌شود.^{۲۵} حتی در نوشته‌های مورخان یونانی قدیم^{۲۶} و مورخان کلاسیک نیز^{۲۷} که به تاریخ دوره هخامنشیان پرداخته‌اند، نامی از تپوری‌ها برده نشده است، لذا مورخین درباره این قوم دچار اشتباه شده‌اند.

اما کنزیاس اشاره دارد که نینوس پادشاه آشور، تپوریان را مطیع خویش کرد.^{۲۸} استرابو جغرافیدان یونانی نیز می‌گوید، تپوری‌ها یکی از اقوامی بودند که در کناره‌ی جنوبی دریای خزر در میان هیرکانیان و دریک‌ها زندگی می‌کنند.^{۲۹} همچنین پولیبیوس هم در کتاب خود، آن جا که از دشت هیرکانیه صحبت می‌کند، اشاره دارد که خارج از مرزهای شرقی، دشتی بیابانی وجود دارد که تا کوه‌های تپوریه می‌رسد که از دریای هیرکانیه خیلی دور نیست.^{۳۰}

اگر چه مارکوارت زمان اسکان تپوری‌ها را در زمان اسکندر می‌داند،^{۳۱} اما به نظر می‌رسد شاخه‌ای از تپوری‌ها پیش از ورود آریایی‌ها در این منطقه ساکن بوده‌اند، همچنین اگر بخواهیم به گفته یسنا و منابع دوره اشکانی اعتماد کنیم شاخه‌ای از تپوری‌ها باید در زمان اشکانیان در تبرستان اسکان یافته باشند. از آنجا که اشکانیان تقریباً جزء آخرین موج از اقوام آریایی بودند که وارد سرزمین ایران شدند، لذا با ورود آنها به منطقه شرق ایران با جابجایی اقوامی صورت گرفت که از جمله آنان تپوریان بودند.^{۳۲} اگر چه همانطور که گفته شد آنها پیش از این در این منطقه پراکنده بوده‌اند، اما به نظر می‌رسد در دوره فرهاد اول شاخه‌ای از تپوری‌ها از ناحیه طابران (توس - مشهد امروزی) در تبرستان فعلی اسکان یافته‌اند. چون فرهاد اول پادشاه اشکانی مردها را که در آمل جای داشتند از آنجا مهاجرت داده و در قفقاز جای داد و یک قبیله دیگر غیر آریایی موسوم به تاپور از ناحیه طابران (توس-مشهد امروزی) آمده و جای آنان را گرفت و اسم خود را به آن سرزمین داده و آنجا را تبرستان نامید.^{۳۳}

خاراکسی نیز به لشگر کشی فرهاد اول در سال 181 ق.م به امردها در رشته کوه البرز اشاره دارد.^{۳۴} بنابراین خواستگاه شاخه‌ای از تپوری‌ها را باید پیش از ورود آریایی‌ها به این منطقه و شاخه‌ی دیگر را در زمان فرهاد اول پادشاه اشکانی دانست که پس از ورود به این منطقه با شاخه‌ی دیگر در آمیخته و ساتراپی تبرستان را تشکیل دادند، البته نه به عنوان یک ساتراپی مستقل، بلکه تحت سلطه سیاسی - اداری ساتراپی هیرکانیه.^{۳۵}

برای اثبات وجود قوم تپوری‌ها پیش اسکندر و اشکانیان مدرک و شواهدی وجود دارند که می‌توان به اثبات وجود این مدعا پرداخت. برای مثال، بعضی از مورخین احتمال داده‌اند که سکاها از تبرستان به طرف آذربایجان گذشته‌اند و سرزمین ماد را فتح کرده‌اند.^{۳۶} همچنین تپوریها در نبرد اسکندر با داریوش نیز در کنار هیرکانیان و پارتیان برای داریوش می‌جنگیدند. در توصیف آریین از جنگ اسکندر آمده است که سوره نظام پارتیان را تحت فرماندهی پارتیائوس همراه با هیرکانیان و تپوریان می‌بینیم.^{۳۷} تپوری‌ها در جنگ گوگمل در گروه سکاها قرار داشتند و تحت فرماندهی سکاها بودند.^{۳۸} بعد شکست داریوش سوم، اسکندر در گرگان قشون خود را به سه قسم کرد که قسمتی را با کراتر به مملکت تپورها فرستاد.^{۳۹} به نظر می‌رسد اسکندر در فتح تپوریه با مشکل جدی روبه رو شده بود. همه این دلایل و شواهد دلالت بر قومی پیش آریایی در منطقه تپوریه دارد.

حتی به نظر می‌رسد اسکندر برای ورود به تپوریه با مشکل جدی روبه رو شده بود. برای حرکت قشون اسکندر و ورود آنها به مملکت تپوری‌ها چاره‌ای نبود جز استعمال تبر، ولی آنها در مقابل سختی درختان که از گره‌های زیاد و از شاخه‌های درهم تنیده حاصل شده بود به کار نمی‌آمد. از طرف دیگر تپوری‌ها در پناه استحکامات خود به مقدونی‌ها باران تیر می‌باریدند. بالاخره اسکندر امر کرد که جنگل را از هر طرف احاطه کنند و اگر روزنه‌ای یافتند حمله برند. مقدونی‌ها چنین کردند و چون محل را نمی‌شناختند اغلب مقدونی‌ها راه را گم کردند در این احوال تپوری‌ها اسب اسکندر که بوسیفال نام داشت را ربودند. اسکندر بعد از آگاه شدن از دزدیدن اسب خود، دستور داد تمام درختان را ببندازند. تپورها چون دیدند تمام استحکامات آنها بدین ترتیب خراب خواهد شد رسولی فرستاده اظهار تمکین کردند. پس از آن اسکندر اوتوفرداتس ساتراپی تپوریه را بر جایگاهش در این منطقه ابقا کرد.^{۴۰}

علاوه بر این اسکندر، بعد از تصرف ولایت مَردها، این ولایت را نیز به تپورستان که والی آن اُت فرادات بود ضمیمه کرد.^{۴۱} البته به نظر می‌رسد تپوریه باید در این زمان از لحاظ سیاسی - اداری

تحت سلطه پارت و هیرکانیه قرار داشته باشد. فرای اشاره دارد در زمان فیلیپوس گویا مردم سرزمینهای کرانه خزر، آمد و تپوریه به پارت هیرکانیه پیوند شده‌اند.^{۴۲} بعد مرگ اسکندر و تقسیم قلمروی وی بین سردارانش، سلکوس نیز ولایت تپوریه‌ها را تحت کنترل خود داشت.^{۴۳} سرزمین تپوریه در زمان تیرداد مورد حمله آنتیوخوس سوم قرار گرفت. آنتیوخوس سوم در زمان تیرداد در عین اینکه با پایداری سختی مواجه بود به سرزمین تپوریه در مشرق البرز تاخت و هیرکانیه را نیز به تصرف درآورد.^{۴۴} فرهاد یکم اشک پنجم، تپورستان را تصرف کرد و مردها را مجبور کرد که در بند دریای خزر و راه خراسان به ماد را محافظت کنند.^{۴۵} سرزمین تپوریه دارای جنگل‌های انبوه و راههای صعب العبور بود، علاوه بر این تپوریه در برابر دشمنان از حصارهای طبیعی پوشیده شده و در بین مسیر شاهراه شرق و غرب قرار گرفته بود، لذا همه این موارد بر اهمیت این سرزمین افزوده بود، به طوری که غلبه فرهاد بر منطقه‌ی مستحکم دروازه‌های کاسپین و تصرف ولایت تپوریه که بر شهر سلوکی ری مشرف بود و تصرف آن شهر، مقدمه‌ای شد برای فتوحات شاه بعدی اشکانی، یعنی مهرداد اول که قلمرو خود را بسیار گسترش داد و سرزمین‌های بسیاری را از دست سلوکیان بیرون آورد. این ولایت یکی از نقاط سوق الجیشی تاریخ باستان بود که بر شهره بین شرق و غرب اشرف داشت.^{۴۶}

سرانجام مهرداد در سال 160 پ.م توانست تپوریه را به تصرف درآورد.^{۴۷} به نظر می‌رسد تپوریه تا زمان بلاش اول تحت قلمرو اشکانیان بوده باشد، اما در زمان بلاش اول سرزمین تپوریه مورد حمله و تاخت و تاز آنان قرار گرفت، آنان‌ها در زمان بلاش اول حتی از جنوب دریای خزر و سرزمین تپوریه گذشته و به این طرف و آنطرف ارس در حال تاخت و تاز بوده‌اند.^{۴۸} اما به نظر می‌رسد بلاش دوباره این سرزمین را به قلمرو اشکانیان باز گردانده باشد، به طوری که در اواخر عهد اشکانیان خاندان گشنسب بر ولایت تپوریه حکمران بوده‌اند.^{۴۹} اما پس از قدرت‌گیری اردشیر بابکان، سیاست گریز از مرکز پارتی جای خود را به سیاست تمرکز گرایی ساسانی داد. در نتیجه اردشیر به کاهش قدرت ساتراپی‌ها و تسخیر سرزمین آنها پرداخت. به نظر می‌رسد یکی از قدرتمندترین این ساتراپی‌ها در این زمان، تبرستان بوده است که در اواخر دوره پارتیان به دلیل هرج و مرج و یا به عبارتی دورانی که می‌توان از آن به عنوان فترت یا خلا قدرت سیاسی نام برد، استفاده کرده و قدرت خود را افزایش داده بود.

به طوری که در نامه تنسر آمده، اردشیر، گشنسب شاه تبرستان را که پس از اردوان از همه نیرومندتر بود به سبب وطن دوستی و هواخواهیش از شاهان پارس، بر فرمانروایی آن نواحی ابقا کرد.^{۵۰} تنسر در نامه خود ادعا می‌کند که پتسخوارگر توأما با گیلان و دیلمان و رویان و دماوند (دماوند) تحت فرمانروایی پادشاهی بنام جسنف شاه (گشنسب شاه) بوده است.^{۵۱} وی ظاهراً به بعضی از اقدامات اردشیر به دیده انتقاد می‌نگریسته و در نامه‌ای به تنسر از او خواسته است که دلیل چنین اقداماتی برای او بیان گردد. خاندان گشنسب تا زمان قباد این ولایت را تحت تسلط خود داشته‌اند تا اینکه در زمان قباد حاکمرانی سرزمین تپوریه به کاووس پسر قباد داده شده است.^{۵۲}

تشکیل شهری تبرستان

موقعیت و محدوده جغرافیایی و جایگاه تپوری‌ها، دقیقاً مشخص نیست. احتمالاً تپوری‌ها در کناره‌ی جنوبی دریای خزر در میان هیرکانیان و دربیگ‌ها زندگی می‌کردند.^{۵۳} از آنجایی که هیرکانیان در محدوده‌ی شهرستان گرگان کنونی^{۵۴} و پارتها در شمال شرقی ایران امروزی،^{۵۵} اماردها در حوزه شمال بخش‌های آمل و نوشهر،^{۵۶} گل‌ها و دیلمیان در حوزه گیلان و شهرستان رودبار کنونی، سفید رود تا قزوین^{۵۷} می‌زیسته‌اند، لذا می‌توان گفت که جایگاه نخستین تپوری‌ها در بهشهر، ساری، چهار دانگه و بندر پی شرقی امروزی بوده است.^{۵۸}

زمانی نیز تپوریه از گرگان تا دیلمان را دربر می‌گرفته، آن طور که مورخین اسلامی اشاره دارند، تپورستان ناحیه‌ای بین عراق و خراسان است که در کنار دریای خزر واقع شده و شهرها و دهات بسیاری دارد.^{۵۹} حد تبرستان بسوی مشرق، گرگان، بسوی مغرب، دیلم، بسوی شمال، دریای شمال و بسوی جنوب، قومس و ری است.^{۶۰} سرزمینی است دارای دژهای بسیار و با رودخانه‌های استوار و مردم آن از اشراف و شاهزادگانند و خوشکلتترین مردمان روی زمین هستند.^{۶۱} آنطور که مورخین اسلامی بیان می‌کنند، تبرستان دارای سرزمین‌های وسیع و شهرهای زیادی دارد و در همسایگی جبال و دیلمان قرار می‌باشد و از شهرهای مهم آن آمل است.^{۶۲}

البته در دشت ساحلی این سرزمین که کوههایی نیز دارد، باران بسیار، کثیف و پر پشه، زندگانی را در آن دشوار کرده است، بیشتر غذایشان برنج است با ماهی، سیر و مرغ‌های آبی بسیار، کشتزار کتان و قنب است.^{۶۳} وبا و امراض عفونت و مار و کژدم نیز در این سرزمین بی‌نهایت است.^{۶۴} تبرستان دارای آب و هوایی مرطوب و باران در آن زیاد می‌بارد. درختان انبوه زیاد و بزرگی دارد و

دارای ابریشم و چوب خلنج است. هوای بعضی مناطق آن مایل به گرمی و بیشتر شهرهای آن هوایی معتدل دارد. میوه‌های گرمسیری و سردسیری بسیاری از این منطقه به دست می‌آید.^{۶۵}

تپوری‌ها درختان زیادی می‌کاشتند و برای جلوگیری از هجوم دشمن درختان را خیلی نزدیک به هم می‌کاشتند. به طوری که پس از آنکه این درخت‌ها، قدری نشو و نما می‌کردند، مردها جوانه‌های درختان را با دست در خاک فرو می‌برند و هر یک از این جوانه‌ها، جوانه‌های دیگر بیرون می‌دهند ولی تپوری‌ها نمی‌گذارند جوانه‌ها به طور طبیعی برویند بلکه آنها را به یکدیگر نزدیک کرده، گره می‌زنند و بعد که ترکه‌ها دارای برگهای ضخیم می‌گردد تمام زمین را فرو می‌گیرد. بدین ترتیب از جوانه‌ها و شاخ و برگ‌های آنها دامی مانند تور ایجاد شده تمام راه را مسدود می‌دارد.^{۶۶} همچنین به نظر می‌رسد تپوری‌ها علاوه بر مسدود کردن راه‌های نفوذ دشمن از طریق جنگل‌ها، از کوه‌ها نیز برای جلوگیری از دشمن استفاده کرده و از آنها به عنوان دژی در برابر دشمنان استفاده می‌کردند که رسیدن به این دژها دشوار بود چون در میانه کوه‌ها واقع شده بودند.^{۶۷}

رسم تپوری‌ها این بود که زنان خود را پس از آنکه دو یا سه فرزند برای آنان می‌آورند به ازدواج دیگران در می‌آوردند.^{۶۸} علاوه بر این رسم دارند که مردانشان لباس سیاه بر تن کنند و گیسوان بلند داشته باشند و زنهای آنان لباس سفید بر تن کنند و موهایشان را کوتاه کنند و زیباروترین مردمانند.^{۶۹}

نتیجه‌گیری

همانطور که گفته شد درباره وجه تسمیه نام تبرستان نظرها و عقاید مختلفی وجود دارد که به نظر می‌رسد تبرستان به سرزمینی گفته می‌شده است که تپوری‌ها در آن منطقه زندگی می‌کردند و به دلیل استفاده این قوم از تبر، به این سرزمین تبرستان اطلاق شده است. بعدها و در دوره اسلامی، در بین مورخان این دوره، تبرستان به صورت طبرستان نوشته شد. کلمه طبر در زبان بومی به معنی کوه و بنابراین تبرستان به معنی ناحیه کوهستانی است. آنطور که مورخین اشاره دارند تپوری‌ها یکی از اقوامی بودند که به همراه مازنی‌ها پیش از ورود آریایی‌ها در این منطقه به سر می‌بردند. همچنین به تبرستان، مازندران نیز گفته شده است که این نام در ایران باستان استفاده نشده و احتمالاً در دوره اسلامی به این سرزمین گفته شده است.

تپوری‌ها که در کناره‌ی جنوبی دریای خزر در میان هیرکانیان و دریاک‌ها زندگی می‌کردند و احتمالاً جایگاه نخستین تپوری‌ها در بهشهر، ساری، چهار دانگه و بندر پی شرقی امروزی بوده است. از ویژگی این منطقه آب و هوای مرطوب و باران زیاد است. به طوری که بارندگی باعث انبوهی و بزرگی درختان در این منطقه شده است و امروزه نیز این منطقه را با رطوبت و بارندگی زیاد به همراه درختان به هم فشرده می‌شناسند.

- 1 - نوری، نظام الدین، «وجه تسمیه مازندران و طبرستان»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، 183، 193 - 202، 1386، ص 197-198.
 - 2 - مارکوارت، یوزف، ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میر احمدی، چاپ اول، تهران: انتشارات اطلاعات، 1373، ص 245.
 - 3 - انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب، نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، 1382، ص 351.
 - 4 - پورداد، یسنا، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 2536، جلد اول، ص 51.
 - 5 - فرصت شیرازی، محمد بن نصیر بن جعفر، آثار عجم، چاپ اول، تهران: امیر کبیر، 1377، ص 683.
 - 6 - ابن الفقیه، احمد بن محمد، البلدان، محقق و مصحح یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب، 1416ق، ص 564.
 - 7 - ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، چاپ اول، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: انتشارات اساطیر، 1389، جلد اول، ص 683.
 - 8 - ابن الفقیه، همان، ص 564.
 - 9 - مرعشی، سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تهران: موسسه مطبوعاتی شرق، 1345، ص 13؛
- Mayor, Federico, History of Civilizations of Central Asia, Volume III, Editor: B. A. Litvinsky Co-editors: Zhang Guang-da and R. Shabani Samghabadi, Unasco Publishing, 1996, p 88.
- 10 - بارتلد، ویلهلم، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، 1377، ص 142؛ پیگولوسکایا، ن، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1387، ص 108.
 - 11- Askoparpola, "The Coming of the Aryans to Iran and India and the cultural and Ethnic Identity of the Dāsas", Studia Orientalia, volume 64, 1988, P 2180.
 - 12 - ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله، المسالک و الممالک، بیروت: دار صادر افست لیدن، 1992م، ص 4.
 - یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، چاپ دوم، جلد چهارم، بیروت: دار صادر، 1995م، ص 13.

- 13 - فرصت شیرازی، همان، ص 683.
- 14 - بارتلد، همان، ص 303.
- 15 - کیا، صادق، شاهنامه و مازندران، تهران: اندیشه نیک، 1353، ص 32.
- 16 - فهیمی، حمید، فرهنگ عصر آهن در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر از دیدگاه باستان شناسی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمیرا، 1381، ص 174.
- 17 - پیگولوسکایا، ن، همان، ص 161.
- Daryaee, Touraj, *Sahrestanlha i Eransahr, Sahrestaniha-i Eranshahr: A Middle Persian text on late antique geography, epic, and history: with parallel English and Persian translation/ [edited and translated by] Touraj Daryaee. California, Mazda Publishers. 2002, p 57.*
- 18 - کیا، همان، ص 29.
- 19 - فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، 1386، ص 64-74.
- 20 - فرای، ریچارد نیلسون، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1388، ص 105.
- 21 - خدادادیان، اردشیر، تاریخ ایران باستان، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن، 1386، ص 98.
- 22 - دوستخواه، جلیل، اوستا، جلد دوم، چاپ دهم، تهران: انتشارات مروارید، 1385، صص 664-659.
- دادگی، فرنیغ، بندهش ایرانی، ترجمه مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس، 1390، صص 133-135.
- 23 - مارکوارت، همان، ص 245.
- 24- Kent, R. G, *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon. Second Edition. American Oriental Society, New Haven, Connecticut. 1953, pp 119-124.*
- 25- Herodotus, *The history of Herodotus, Translated in to English by G. C. macaulay, M.A. in two volumes, Vol II, I New York, Cambridge, 1890.*
- 26 - کسنفون، آتاباسیس، ترجمه احمد بیرشک، چاپ اول، تهران: کتاب‌سرا، 1375.
- کسنفون، سیرت کوروش کبیر، ترجمه وحید مازندرانی، چاپ چهارم، تهران: دنیای کتاب، 1385.
- Sicily, Diodorus, *Diodorus of Sicily in twelve volumes, Volume VIII, With an English translation by C. Bradford Welles, London, Harvard University Press, 1983.*

Plutarch's, Plutarch's lives With an English translation by Bernadotte Perrin in eleven volumes, Volume VII, Demosthenes and Cicero Alexander and Caesar, London, Harvard University Press, 1971.

27 - کورت، آملی، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس، 1382.

داندامايف، محمدع، تاريخ سياسی هخامنشی، ترجمه فرید جواهر کلام، چاپ اول، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، 1389.

28 - Ctesias, Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient, translated with commentaries by Lloyd Lewellyn-Jones and James Robson, Simultaneously published in the USA and Canada by Routledge, 2010, P115.

29 - استرابو، همان، ص 36؛ نوری، همان، صص 197-198.

30 Polybius, Polybius the Histories, Volume III, With an English Translation by W. R. Paton. London, Harvard University Press, 1966, p 107.

Standish, J. F, "The Caspian gate", Volume 17, No 1, Cambridge University Press on behalf of The Classical Association, 17-24, 1970, P18.

31 - مارکوارت، همان، ص 245.

32 - Imanpour, Mohammad T., The Land Of Parsa: The First Persian Homeland(The Persian Empire birthplace history), Lambert Academic Publishing, Germany, 2012, pp 101- 109.

33 - پورداد، همان، ص 51؛ شیپمان، کلاوس، مبانی تاریخ پارتیان، ترجمه هوشنگ صادقی، چاپ سوم، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، 1390، ص 31.

34 - کالج، مالکوم، اشکانیان (پارتیان)، چاپ پنجم، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات هیرمند، 1391، ص 42.

Charax, Isidore, Parthian stations Isidore of Charax, The Greek Text, With A Translation and commentary by Wilfred H . Schoff. Philadelphia: Published by the Commercial Museum, 1914.

دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1384، 1384، ص 203.

35 - ایمان‌پور و مهرابی، «محدوده جغرافیایی و جایگاه سیاسی هیرکانیه در دوره هخامنشیان»، دو فصلنامه پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران، سال دوم، شماره دوم، 1393، ص 116-117.

36 - پیرنیا، همان، ص 165.

37 - اومستد، البرت، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، چاپ هشتم، تهران: انتشارات امیرکبیر، 1390، ص 715.

Olbrycht, Marek Jan, A Companion to Ancient Macedonia. Edited by Joseph Roisman and Ian Worthington, Wiley-Blackwell A John Wiley & Sons, Ltd., Publication, 2010, p353.

38- Sheldon, John, "The Ethnic and Linguistic identity of the Parthians: A Review of the Evidence from Central Asia", Asian Ethnicity, Volume 7, Carfax publishing, Number 1, 2006, p6.

39- Arrian, The Campaigns of Alexander, Penguin Books, Translated by Aubrey De Selincourt, Revised, With a new introduction and notes by J. R. Hamilton, 1971, p 186.

40 - فرای، همان، ص 229؛ پیرنیا، همان، ص 1346.

Sicily, Idem, pp 236- 239.

41 - پیرنیا، همان، ص 1345.

42 - فرای، همان، ص 233.

43 - پیرنیا، همان، ص 1727.

44 - کالج، همان، ص 41

45 - خدادایان، همان، ص 1066.

46- Charax, Idem, p 30.

47 - کالج، همان، ص 42.

48 - پیرنیا، همان، ص 2013.

49 - کریستنسن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هفتم، تهران: صدای معاصر، شعار، 1390، ص 255.

50 - تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، چاپ ششم، تهران: انتشارات سخن، 1389، ص 228.

51 - مرعشی، همان، ص 96؛ تفضلی، همان، ص 228؛

Mayor, Idem, p 88; Daryae, Idem, p 44.

52 - کریستنسن، همان، ص 255.

- 53- استرابو، همان، ص 36.
- 54- Skjøærv, P.O . “ The Videvdad: its Ritual-Mythical Significance” , The Age of the Parthians. Edited by Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart . Volume II. London: I.B.tauris & Co Ltd, 2007, 110.
- 55- دیاکونف، ام، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، چاپ نهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص 82.
- 56- پورداود، همان، 1388، ص 51.
- 57- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، بی‌جا: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، 1358، ص 732؛ بی‌نام، حدود العالم من المشرق الى المغرب، القاهرة: الدار الثقافیه للنشر، 1423ق، ص 153؛ مارکوارت، همان، 238.
- 58- نوری، همان، 199.
- 59- قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، چاپ اول، بیروت، دار صادر، 1998م، ص 217؛ ابن عبدالحق بغدادی، صفی‌الدین عبدالمومن، مراسد الإطلاع علی أسماء الأمکنه و البقاع، محقق و مصحح، علی محمد بجاوی، بیروت: دارالجلیل، 1412ق، جلد دوم، ص 878.
- 60- ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفسیه، چاپ اول، بیروت: دار صادر، 1892م، ص 149.
- 61- الیعقوبی، احمد بن اسحاق، البلدان، محقق و مصحح محمد امین ضناوی، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1422ق، ص 91؛ ابوالفداء، اسماعیل بن علی، تقویم البلدان، چاپ اول، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه، 2007، ص 493؛ حمیری، محمد بن عبد المنعم، الروض المعطار فی خبر الاقطار، چاپ دوم، محقق و مصحح احسان عباس، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، 1984م، ص 383.
- 62- ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی، مسالک الأبصار فی ممالک الأمطار، محقق و مصحح مصطفی مسلم و دیگران، ابوظبی، المجمع الثقافی، بی‌تا، ص 164؛ ابن مستوفی، مبارک بن احمد، تاریخ اربل، محقق و مصحح صقار سامی بن السید خماس، عراق: دار الرشید للنشر، 1980م، جلد دوم، ص 327-328؛ ابو نعیم، احمد بن عبدالله، تاریخ أصبهان، محقق و مصحح حسن سید کسروی، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1410ق، جلد اول، ص 58؛ ابن خردادبه، همان، ص 4؛ یاقوت حموی، همان، ص 13؛ اصطخری، ابن اسحق ابراهیم بن محمد الفارسی، المسالک و

- الممالک، تحقیق الدكتور محمد جابر عبدالعال الحسینی، مراجعه، محمد شفیق غربال، الجمهوریه العربیه المتحدہ، دارالقام، 1381ق، ص 124.
- 63 - کرمی، محمد بن احمد، أحسن التقاسیم، چاپ دوم، بیروت: دار صادر، بی تا، ص 354.
- 64 - بیهقی، علی بن زید، تاریخ بیهق، محقق و مصحح احمد بهمینار، تهران: کتابفروشی فروغی، 1361، ص 30.
- 65 - ابن حوقل، محمد بن حوقل، صورہ الارض، چاپ دوم، بیروت: دار صادر، 1938م، جلد دوم، ص 381؛ اعتمادالسلطنہ، محمد بن حسن علی، مرآة البلدان، محقق و مصحح عبدالحسین نوایی و ہاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران، 1367، جلد اول، ص 1017.
- 66 - پیرنیا، حسن، تاریخ ایران باستان، چاپ چهارم، تهران: موسسه انتشارات نگاه، 1386، جلد اول، دوم و سوم، ص 1346.
- 67 - منجم، إسحاق بن حسین، آکام المرجان، محقق و مصحح سعد فہمی، چاپ اول، بیروت: انتشارات عالم الکتب، 2408ه.ق، ص 69.
- 68 - استرابو، همان، ص 36.
- 69 - استرابو، همان، ص 45؛ منجم، همان، ص 69.

